

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## خلاصه بحث گذشته

نظر مرحوم اصفهانی و نظر مرحوم امام این شد که همان رضای باطنی هم کافی است. البته از متن «تحریر الوسيلة» استفاده می‌شود که باید اجازه؛ یا به لفظ صریح باشد یا به لفظ کنایی باشد یا به فعل باشد.<sup>[1]</sup> در مسئله‌ی شش مرحوم امام خمینی، در مقام فتوا رضای باطنی محض را کافی نمی‌دانند، اما در «کتاب البیع» فرمودند کافی است. مرحوم شیخ انصاری نیز تمایل به کفایت رضایت باطنی پیدا کرد. مرحوم آخوند خراسانی فرمود انشاء لازم است، اما این انشاء، انشاء قلبی هم باشد کفایت می‌کند.

## دیدگاه برگزیده درباره اجازه در باب فضولی

در گذشته وقتی آیه‌ی شریفه‌ی «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» را بحث کردیم، برخلاف مشهور، گفتیم «تراضی» در این آیه «تراضی انشائی» است. مشهور درباره «لا یحل مال امرأ مسلم إلا بطیب نفسه»<sup>[2]</sup>، این «طیب نفس» را همان طیب قلبی مطرح کردند (و لذا الآن هم گاهی اوقات آدم معامله‌ای انجام می‌دهد، بعضی که خیلی احتیاط می‌کنند می‌گویند قلباً راضی هستی یا نه؟ فکر می‌کنند این مطابق با احتیاط است!)، اما بیان شد که در فقه در باب معاملات، دلیلی بر اینکه رضایت باطنی لازم است نداریم.

گفتیم آنچه هست این است که شخص به حسب ظاهر بگوید بله، با اختیار خودش بگوید بله. یک وقت اسلحه می‌گذارند و با تهدید می‌گویند بگو، این اکراهی است و فایده‌ای ندارد، اما یک خانه‌ای دارد که خیلی هم علاقه دارد و خیلی هم افسوس می‌خورد که این را می‌فروشد یا بچه‌اش مریض است و در بیع مضطر است، اینجا رضایت انشائی وجود دارد و همین کفایت می‌کند. لذا عرض کردم این مبنای ما این مسئله را حل می‌کند.

مثلاً؛ امروز برخی از زن‌هایی می‌پرسند وقتی عقد ازدواج ما با این آقا خوانده شده، ما قلباً میل نداشتیم، اما دیدم پدر و مادرم ناراحت می‌شوند و آبروی فامیل می‌رود، گفتم بله و چه بسا پیش خود می‌انگارند که این عدم رضایت باطنی، کشف از این می‌کند که نکند نکاح ما باطل باشد! بعضی‌هایشان مراجعه می‌کنند می‌گویند اگر نکاح باطل است، دو مرتبه نکاح کنید. همین که گفتید بله و به اجبار و اکراه نبوده (مثلاً از ترس گفتید بله، از ترس آبرو ریختن، ترس اینکه دو فامیل با هم دعوا کنند)، همین کافی است؛ زیرا تراضی انشائی کفایت می‌کند.

بنابراین، در «تجارة عن تراضٍ»، تراضی انشائی کافی است اگرچه رضایت باطنی نباشد. اینجا هم می‌گوئیم در باب معاملات، از جمله اجازهای در فضولی بالأخره باید یک اظهاری باشد یعنی بالأخره این مالک نمی‌شود به مجرد آن رضای درونی‌اش، اکتفا کنیم، بلکه باید در مقام اثبات یک «بله» یا یک خبری از آن رضایت باطنی‌اش بدهد اگرچه به لسان انشاء نباشد. لذا با آن مبنای قبلی‌مان نیز قابل جمع است و اصلاً خود این از هنرها و ویژگی‌های فقه است. فقه می‌گوید در معاملات (چه بالمعنی الاخص و بالمعنی الاعم، نکاح، بیع و ...) همه چیز باید یک مظهری باشد؛ خواه انشائی باشد یا نباشد! اما مظهری باید باشد و فقه برای مجرد رضای باطنی، ترتیب اثر قائل نیست.

نتیجه آنکه؛ یک چیزی در مقام اثبات لازم است یعنی فقط اینکه اسلام بگوید همین که در باطن تو راضی به نکاح بودی و او هم راضی بوده کافی نیست، بلکه باید یک چیزی هم در مقام اثبات باشد که عقلاً به آن تمسک کنند و بگویند این دلیل بر انشاء است و این دلیل بر این است که چنین نکاحی واقع شده است.

فردا مسئله هفت «تحریر الوسيله» را شروع می‌کنیم و این بحث که بحث مهم و معروفی است که آیا اجازه، کاشفه است یا ناقله؟<sup>[3]</sup>

## نکته اخلاقی؛ فتوا دادن بدون علم

کسی که چارچوب مسائل فقهی و ادله‌ی اولی دست اوست، می‌داند که ادله‌ی اولی این است که قرآن، به عنوان معجزه‌ی ختمیه‌ی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است، این دین و این رسول، به عنوان خاتم الادیان و خاتم الرسل است و این دین، به عنوان کامل‌ترین ادیان است. اگر ما سراغ فقه هم نرویم و تنها همین مقدار که در اعتقاداتمان است را بررسی کنیم، باید ببینیم که آیا معتقدیم به اینکه دین، دین خاتم است یا اینکه معتقد نیستیم! (از این دو حال خارج نیست)؛ اگر معتقدیم و یقین داریم به اینکه این دین خاتم است، آیا باز احتمال می‌دهیم در عرض این دین، دین دیگری باشد و آن هم حق باشد؟! اگر چنین چیزی باشد پس معلوم می‌شود این دین را، خاتم نمی‌دانیم، بلکه دو سه تا دین می‌شود خاتم!

اگر می‌گوئیم این دین اکمل الادیان است، جامع‌ترین ادیان است، آیا می‌توانیم بگوئیم اگر شخصی سراغ یک دین دیگری رفت و یقین پیدا کرد که او درست است اشکالی ندارد! این‌گونه حرف زدن‌ها به این معناست که نه دین را درست شناختیم، نه اجتهاد را درست شناختیم، نه فقاہت را چشیدیم، فقط روی هوای نفس این سخن را می‌گوییم. من واقعاً می‌گویم این فتاوی بدون علم، جز هوای نفس چیز دیگری نیست. بگوئیم «شریح قاضی» هم فتوا داد قتل امام حسین (علیه السلام) واجب است! آیا می‌توانیم بگوئیم این قاضی است و باید به رأی او عمل شود؟! یک چیزهایی که خیلی از واضحات است، در اینکه دین ما کامل‌ترین ادیان و خاتم الادیان است، جامع‌ترین ادیان است و کتابش معجزه‌ی ختمیه و دائمیه است چه کسی در این تردید دارد؟ هر کس در اینها تردید دارد، اصلاً مسلمان نیست چه برسد به اینکه از اسلام خارج شود. الآن اگر کسی معتقد به معجزه بودن قرآن نباشد آیا مسلمان است یا نیست؟ اگر (نعوذ بالله) دین دیگری انتخاب کرد، به این معناست که این دین را خاتم نمی‌داند.

مثل این است که شما بگوئی من معتقدم که راه درمان این مرض فقط این آمپول است، بعد بگوید در عین حال، یقین پیدا کردم که آن آمپول دیگر نیز خوب است. این خلف فرض است. بنابراین شما از اول اشتباه کردی.

ببینید چه زمانه‌ای شده! البته در زمان ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) نیز، متأسفانه باب افتاء به غیر علم بوده و افرادی هم دنبال این مسئله بودند و لذا روایات آمده که «من أفتی الناس بغیر علم، لعنته ملائكة الارض و ملائكة السماء»<sup>[4]</sup>. گاهی اوقات می‌گویند چرا باران نمی‌بارد؟ (البته نمی‌خواهم بگویم همه‌اش این است) یک جهتش همین فتوای بغیر علم است.

من یک وقتی با یکی از آقایانی که در یکی از هفته‌های وحدت در همایشی داشت صحبت می‌کرد بحث کردم، ایشان در آن جلسه گفت ابوحنیفه اینطور نبوده که در عرض امام صادق (علیه السلام) و در مقابل ایشان دکان باز کرده باشد، او هم یک مجتهدی مثل سایر مجتهدین بود!! این حرف را آنجا زد و بعد من در مدینه ایشان را دیدم. جمعی از علما هم بودند (منتهی این قضیه که می‌گویم مربوط به سال 1373 یعنی 20 سال پیش است). ایشان آنجا من را نمی‌شناخت و اول هم معرفی نشده بودیم.

به ایشان گفتم شما مکاسب خواندید؟ این سؤال برایش خیلی عجیب بود، او خودش مدعی اجتهاد و درس خارج است، گفت چطور مگر؟ گفتم سؤال می‌کنم «مکاسب» خواندید یا خیر؟ خیلی با تندی گفت بله، گفتم شما صحیح‌ی «ابی ولاد» را در مکاسب خواندید یا خیر؟ گفت بله، گفتم دیدید در صحیح‌ی «ابی ولاد» امام صادق (علیه السلام)<sup>[5]</sup> در مقابل آن فتوای باطل ابوحنیفه در مورد کرایه دادن یک بغل چه فرمود؟ فرمود به مثل این فتواست که آسمان نمی‌بارد.<sup>[6]</sup> روایت صحیح است. گفت بله.

گفتم «رسائل» خواندی؟ شیخ انصاری در رسائل این روایت امام باقر (علیه السلام) به «قتاده» را که حضرت صادق (علیه السلام) یا امام باقر (علیه السلام) به «قتاده» فرمود: «والله ما ورثک من کتاب الله من حرف»<sup>[7]</sup>، این را خواندید؟ گفت بله، گفتم پس این حرفها چه بود که شما در آن جلسه گفتید؟ گفتم اگر واقعاً ابوحنیفه هم یک مجتهد بوده چرا، امام صادق این حرف را نفهمید و نسبت به او فرمود «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». ایشان از بحث آنجا خیلی خوشش آمد و سؤال کرد که شما کی هستید؟ بعد شناخت، خیلی هم عذرخواهی کرد و گفت من آن روز از یک سفری آمده بودم و خیلی خسته بودم و بنا نبود صحبت کنم، گفتم این بدتر؛ معلوم می‌شود که ارتکازات را آن روز گفتی.

عرض می‌کنم فتوا خیلی مشکل است، در زمان ما متأسفانه یک چنین چیزی شده، فتاوایی این چنینی آوردند که رقص مرد برای زن نامحرم، زن نامحرم برای مرد را چه می‌فرمائید؟ گفته است حلال است البته اگر مفسده‌ای نداشته باشد!! این چطور فتوا دانی است؟! غنا و موسیقی حکمش چیست؟! حلال است. یعنی درست قلم را برداشته آنچه مطابق با هوا و هوسش است اینجا نوشته. من گاهی می‌گویم که اینها چطور می‌خواهند قیامت را برای خودشان حل کنند.

البته ممکن است کسی مرجع هم نباشد، اما صلاحیت رساله داده داشته باشد، ممکن است کسی کرسی تدریس هم نداشته باشد، اما مبانی در دستش هست و روی مبنا فتوا می‌دهد. این اشکالی ندارد، اما شخصی که می‌آید این‌گونه فتوا می‌دهد و اینها را در سایت می‌گذارد و برای خودش سایت درست می‌کند، معلوم نیست کجا و پیش چه کسی درس خوانده است. به اینها بگوئیم یک بحث اصولی‌ات را بده ببینیم، اینها چنین چیزی ندارند، فقط اهل شعار دادن هستند؛ محقق درجه یک! مجتهد برجسته! یک عناوین اعتباری که فریبده است به خودشان می‌بندند، اینها مسئله‌ی مهمی است.

این فتوای به غیر علم مع الأسف شایع شده، وقتی امام صادق (علیه السلام) نسبت به ابوحنیفه می‌فرماید «بمثل هذا تمنع الأرض برکاتها و تمنع السماء ماءها»، یک فتوا این اثر را دارد، دائماً از این فتاوا می‌آید.

این نکته را نیز باید در نظر داشت که این‌گونه چیزها در روایات، به عنوان اقتضاست، گاهی اوقات خلافش هم در می‌آید، اما اینکه امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید «تمنع الأرض برکاتها» یعنی اقتضای این را دارد، حالا خدا روی آن رحمانیت و رحیمیتش باز به همان کفار نظر می‌کند، به همان فساق هم نظر می‌کند، آن حرف دیگری است، اما این فتوای باطل چنین اقتضایی دارد. گاهی اوقات می‌گویند شما می‌گوئید اگر این ذکر را خواندید این می‌شود، جواب این است که این علت تامه نیست، بلکه عنوان اقتضا را دارد، در این اقتضاءش که ما دیگر بحثی نداریم، اصلاً من می‌گویم بحث آثار دنیوی‌اش هم نباشد، «من أفتی الناس بغير علم لعنته ملائكة السماء والأرض»، این یک روایت مسلم عند الخاصة و العامة است، ما باید این را بدانیم، یک فتوا من غیر علم این اثر را دارد چه رسد به اینکه آدم یک رساله بدون علم بنویسد!

یک وقتی یک آقای را گرفته بودند رساله هم داده بود؛ گفته بودند رساله از کجا آوردی؟ گفته بود رساله مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی صفحه‌ی اولش را درآوردم و اسم خودم را گذاشتم و چاپ کردم. این هم از مصادیق من «افتنی الناس بغير علم» است. معلوم می‌شود که ما هنوز قیامت را باور نداریم.

به مرحوم والد (رضوان الله تعالی علیه) عرض کردیم که شما نسبت به آقای بروجردی (قدس سره) خیلی توجه دارید (کما اینکه نسبت به مرحوم امام نیز بی‌اختیار بودند، فانی در این دو استاد بزرگوارش بود)، یک نوشته‌ای از ایشان در چهلم مرحوم آقای بروجردی پشت یکی از عکس‌ها نوشته، که خیلی خواندنی است. چه ویژگی در آقای بروجردی دیدید، غیر از مسائل علمی و ...؟ فرمودند جدای از این عقل، درایت و مسائل علمی و ... ایشان از آنهایی بود که قیامت باورش بود یعنی هر کاری می‌کرد اول حساب قیامتش را می‌کرد، حساب جواب دادن به خدایش را می‌کرد که آیا من جواب خدا را دارم یا خیر؟ این مهم است برای ما طلبه‌ها، نه فقط در فتوا، بلکه در همه‌ی امورمان باید این قضیه باشد.

## وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «مسألة 6 الإجازة كما تقع باللفظ الدال على الرضا بالبيع بحسب متفاهم العرف و لو بالكناية كقوله: «أمضيت» و «أجزت» و «أنفذت» و «رضيت» و شبه ذلك و كقوله للمشتري: «بارك الله لك فيه» و شبه ذلك من الكنايات كذلك تقع بالفعل الكاشف عرفاً عنه، كما إذا تصرف في الثمن مع الالتفات، و من ذلك ما إذا أجاز البيع الواقع عليه مع أنها مستلزمة لإجازة البيع الواقع على المثل، و كما إذا مكنت الزوجة من نفسها بعنوانها إذا زوجت فضولاً.» تحرير الوسيلة، ج 1، ص 510-509.

[2] □ «عَنْهُمْ لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطِبْيَةِ نَفْسٍ مِنْهُ.» وسائل الشيعة، ج 14، ص 572.

[3] □ «مسألة 7 هل الإجازة كاشفة عن صحة العقد الصادر من الفضولي من حين وقوعه فتكشف عن أن المبيع كان ملكاً للمشتري و الثمن ملكاً للبايع من زمان وقوع العقد أو ناقلة بمعنى كونها شرطاً لتأثير العقد من حين وقوعها؟ و تظهر الثمرة في النماء المتخلل بين العقد و الإجازة، فعلى الأول نماء المبيع للمشتري و نماء الثمن للبايع، و على الثاني بالعكس، و المسألة مشكلة لا يترك الاحتياط بالتخلص بالصلح بالنسبة إلى النماءات.» تحرير الوسيلة، ج 1، ص 510.

[4] □ «و عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (بْنِ) أَبِي الصَّبَّاحِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي سَمَّاءٍ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ (ع) مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ - لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ وَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ. » وسائل الشيعة، ج 27، ص 29، ح 33130.

[5] □ «... فَأَخْبَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) بِمَا أَفْتَى بِهِ أَبُو حَنِيفَةَ. فَقَالَ فِي مِثْلِ هَذَا الْقَضَاءِ وَ شِبْهِهِ - تَحْبِسُ السَّمَاءُ مَاءَهَا وَ تَمْنَعُ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا... » وسائل الشيعة، ج 19، ص 120، ح 24272.

[6] □ كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديث)، ج 3، ص 245.

[7] □ «... قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدْ ادَّعَيْتَ عِلْماً - وَيْلَكَ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ - الَّذِينَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ - وَيْلَكَ وَ لَا هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (ص) - وَ مَا وَرَثَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا... » وسائل الشيعة، ج 27، ص 48، ح 33177.